

خاتمیت از دیدگاه علامه طباطبائی با محوریت تفسیر المیزان

عباس اسدآبادی^۱

چکیده

این مقاله و نوشتار در پی آن است که مسأله خاتمیت را از دیدگاه علامه طباطبائی با محوریت تفسیر المیزان تبیین کند. این مفسر نامدار مسأله را از دو منظر دنبال کرده است: یکی از منظر دلالت آیات و تفسیر و توضیح آنها و دیگری از منظر شبهاتی که با خدشه کردن در دلالت آیات مطرح شده است. از نظر علامه آیه اول سوره فرقان و آیه ۱۹ سوره انعام و آیه ۲۸ سوره سبأ و آیه ۴۰ سوره احزاب و آیات ۴۱ و ۴۲ سوره فصلت، دلالت صریح و روشن بر خاتمیت دارند، و شبهاتی که برخی بر آیات مزبور وارد کرده یا آیات دیگری را برای نقض خاتمیت مطرح کرده‌اند، مردود است.

واژگان کلیدی

علامه طباطبائی، نبوت، خاتمیت، رسالت، شبهه، پاسخ.

طرح مسأله

تفسیر گران سنگ المیزان بسیاری از مسائل کلامی و اعتقادی را بدون اینکه از روش تفسیر قرآن به قرآن که روش تفسیری علامه است خارج شود مورد بحث و بررسی قرار داده و دیدگاه قرآن را درباره آن بیان کرده است. یکی از مسائل بسیار مهم اعتقادی - که مورد اتفاق تمام مذاهب اسلامی است و هیچ اختلافی درباره‌ی آن نیست - مسأله خاتمیت است که از خلط مباحث کلامی و فلسفی و علمی با مباحث تفسیری خودداری نموده و ضرورت آن را هم می‌رساند و در عین اینکه این مسئله از ضروریات اسلام است، شبهاتی نیز بر آن وارد کرده‌اند. توجه به این بحث و چگونگی اهم بودن شبهات و پاسخ کوبنده به آنها از نوآوری‌ها و خلاقیت‌های این مقاله است. در این نوشتار سعی نگارنده بر آن است که نخست دیدگاه علامه را درباره خاتمیت که مستند به آیات و روایات است با محوریت تفسیر المیزان توضیح دهد، آن گاه به نقل و نقد شبهات خاتمیت پردازد.

مسئله این نوشتار بررسی استدلالات قرآنی و روایی علامه طباطبایی در ارتباط با مسئله خاتمیت و پاسخ به شبهاتی است که ایشان مطرح کرده‌اند و اینکه آخرین پیامبر خداست و کتاب و شریعت او خاتم کتاب‌ها خواهد بود و باید ثابت شود که خاتم النبیین است و ختم علی قلبه و ختم الشئ است و از مسائل اصلی این نوشتار هم خواهد بود که نبوت را ختم کرد یعنی با آمدن خود رشته نبوت را به آخر رسانید (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۱۴۲).

خاتم از نظر لغت و اصطلاح نزد دانشمندان بالاحص علامه طباطبایی

در فرهنگ نوین عربی کلمه خاتم را از نظر لغت (مایختم به) مُهر کردن و شماییه آخر - پایان - انجام - سرانجام و به معنای مُهر زدن معنا کرده‌اند (طباطبایی، ۱۳۷۰: ۱۸۰).

و همچنین ختم در لغت به معنای مُهر زدن و انتهای کار و پایان کار و در اصطلاح، ختم نبوت مستلزم ختم باب رسالت هم هست زیرا رسالت، ابلاغ آن چیزی است که رسول از طریق وحی دریافت و بر دوش گرفته است و وقتی وحی و اتصال به مبدأ اعلی به پایان رسید دیگر برای رسالت موضوعی باقی نمی‌ماند (ربانی گلپایگانی، ۱۳۹۰: ۲۸۲ و ۲۸۳).

و نیز قابل بررسی است: ۱. خاتم بر وزن حافظ یعنی (ختم کننده)؛ ۲. خاتم بر وزن عالم به معنای آخر و آخرین؛ ۳. خاتم بر وزن ضارب یعنی کسی که پیامبر الهی را ختم کرد.

و معنای اصلی ختم به آخر رسیدن است و در زبان عربی می‌گویند ختمت العمل یعنی کار را به آخر رساندم و ختم به معنای مهر کردن و خاتم یعنی مهر و یا انگشتری نامه‌ها و نوشته‌ها را ختم می‌کنند و مهر کردن نامه و حاکی از آن است که نامه به پایان رسیده است و ختم علی قلبه و ختم الشی و در معنای اصطلاحی آن به معنای آخرین پیامبر الهی است که پیامبری و نبوت با آمدن او ختم شده و پس از او پیامبر و کتاب و شریعت و دین دیگری نخواهد آمد. (سبحانی، ۱۳۸۷: ۳۳ و ۳۰ و ۲۹)

و می‌گویند (ختم القرآن) یعنی قرآن را به آخر رسانیدم و تا پایان آن خواندم و رسول اکرم ﷺ خاتم النبیین گفته می‌شود به جهت اینکه آن حضرت نبوت را ختم کرد یعنی با آمدن خود رشته نبوت را به آخر رسانید (راغب اصفهانی، ۱۴۰۴: ۱۴۲).

در قرآن در سوره یس آیه ۶۵ کلمه (نختم) و در سوره بقره آیه ۷ از کلمه (ختم) و در سوره جاثیه آیه ۲۳ کلمه (ختم) و در سوره مطففین آیات ۲۵ و ۲۶ کلمه (مختم) و کلمه (ختامه) به معنای لغوی مهر زدن و مهر و موم کردن معنا کرده‌اند (طباطبائی، ۱۳۸۱: ج ۱۷، ۱۵۶ و ج ۱، ۸۳ و ج ۱۸، ۲۶۴).

و معنای اصطلاحی آن خاتم را به معنای هر چیزی که با آن چیزی را مهر کنند مانند طابع و قالب که به معنای چیزی است که با آن چیزی را طبع نموده یا قالب زنند و مراد از خاتم النبیین بودن آن حضرت این است که نبوت به او ختم شده و بعد از او دیگر نبوتی نخواهد آمد (طباطبائی، ۱۳۸۱: ج ۱۶، ۴۸۷).

ادله خاتمیت

۱. آیاتی که جهانی بودن رسالت پیامبر اسلام ﷺ را به اثبات می‌سازد و در بحث جهانی بودن دعوت پیامبر اسلام ﷺ آیاتی استدلال کرده‌ایم و از آن جمله در (سوره فرقان آیه ۱) می‌فرماید: «تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیكون للعالمین نذیراً» بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان کتاب جدا سازنده حق از باطل را نازل فرمود تا برای جهانیان هشدار دهنده‌ای باشد. از این آیه می‌توان اثبات خاتمیت پیامبر اسلام را بیان کرد زیرا تعبیر در عالمین محدود به زمان خاصی نیست بنابراین تا زمانی که این عالم برقرار است هر امتی در هر جا ظهور کند جز عالمین خواهد بود و پیامبر اسلام ﷺ نیز هشدار دهنده و پیامبر

آنان است و لازمه این معنا آن است که تا آخر عمر این جهان پیامبر دیگری که شریعت اسلام را نسخ کند برانگیخته نشود (مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۵۶۶).

کلمه فرقان به معنای فرق است و اگر قرآن کریم را فرقان نامید از آن جهت بوده که آیاتش بین حق و باطل جدایی می‌اندازد. کلمه فرقان از کلمه «فرق» بلیغ‌تر است برای اینکه فرقان تنها در فرق نهادن بین حق و باطل استعمال می‌شود مانند قنعان که تنها در مردی استعمال می‌شود که دیگران به حکم او قناعت می‌کنند و این کلمه اسم است نه مصدر بر خلاف فرق که هم مصدر است و هم در فرق بین حق و باطل و غیر آن استعمال می‌شود.

کلمه‌ی «العالمین» جمع عالم است که معنایش خلق است در صحاح اللغة گفته شده «عالم» به معنای خلق است و جمع آن عوالم می‌آید و عالمون به معنای اصناف خلق است و این لفظ هر چند شامل همه خلق از جماد و نبات و حیوان و انسان و جن و ملک می‌شود و لکن در خصوص آیه مورد بحث به خاطر سیاقی که دارد یعنی انذار را غایب و نتیجه تنزیل قرآن قرار داده، مراد از آن خصوص مکلفین از خلق است که ثقلان یعنی جن و انس است، البته ما تنها از مکلفین این دو صنف را می‌شناسیم.

با این بیان روشن شد اینکه بعضی از مفسرین (آلوسی بغدادی، ۱۴۰۵: ج ۱۸، ۲۳۱) گفته‌اند: آیه شریفه دلالت می‌کند به عموم رسالت رسول خدا ﷺ و اینکه آن جناب مبعوث بر تمامی ما سوی الله است صحیح نیست، چون این مفسر غفلت کرده از اینکه چرا از رسالت تعبیر به انذار فرموده و نظیر آیه مورد بحث دلالت دارد بر عمومیت آیه: ﴿وَاصْطَفَاكَ عَلَىٰ نَسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران (۳): ۴۲) و آیه: ﴿وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ (جاثیه (۴۵): ۱۶) می‌باشد. کلمه «نذیر» به طوری که گفته‌اند (آلوسی بغدادی، ۱۴۰۵: ج ۱۸، ۲۳۱) به معنای منذر (بیم رسان) است و انذار با تخویف قریب المعنا است.

پس فرمود: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ﴾ معنایش این است که خیر بسیار در کسی که فرقان را بر عبد خود محمد ﷺ نازل کرد ثابت شده، و نبوت خیر کثیر در خدا با اینکه آن خیر عاید خلقش می‌شود، کنایه است از جوشش و فوران خیر از او بر خلق او به خاطر اینکه کتابی بر بنده اش نازل کرده که فارق میان حق و باطل و نجات دهنده‌ی عالمیان از ضلالت و سوق دهنده به سوی هدایت است.

و اگر در آیه شریفه نزول قرآن را از ناحیه خدا و رسول خدا ﷺ را فرستاده او و نذیر برای عالمیان خوانده و نیز قرآن را فرقان و جداکننده‌ی حق از باطل نامیده و رسول را بنده خداوند، بر عالمیان معرفی کرده تا اشعار دارد بر اینکه مملوک خداست و هیچ اختیاری از خود ندارد.

پس حاصل کلام این شد که قرآن کتابی است که با حجت‌های باهره‌ی خود بین حق و باطل جدایی می‌اندازد پس خودش جز حق نمی‌تواند باشد چون باطل ممکن نیست میان حق و باطل فارق شود و اگر خود را به صورت حق جلوه می‌دهد برای فریب دادن مردم است و آن کسی که این کتاب را آورده عبدی است مطیع خدا که عالمیان را با آن انداز نموده و به سوی حق دعوت می‌کند پس او نیز جز به حق نمی‌باشد و اگر بر باطل بود به سوی حق دعوت نمی‌کرد بلکه از حق گمراه می‌ساخت علاوه بر این خدای سبحان در کلام معجز خود به صدق رسالت او شهادت داده و کتاب او را نازل از ناحیه‌ی خود خوانده است. از اینجا معلوم می‌شود اینکه بعضی از مفسرین (آلوسی بغدادی، ۱۴۰۵ هـ: ج ۱۸، ۲۳۱) گفته‌اند: «مراد از فرقان» مطلق کتاب‌های آسمانی و نازل بر انبیاء است و مراد از عبد او عموم انبیاء است صحیح نیست و دوری اش از ظاهر لفظ آیه بر کسی پوشیده نمی‌باشد. لام در جمله‌ی «لَیْکُنْ لِلْعَالَمِیْنَ نَذِیْرًا» لام تعلیل است و می‌رساند هدف از تنزیل فرقان بر عبدش است که بیم دهنده‌ی جمیع عالم از انس و جن باشد، چون کلمه جمع در صورتی که الف و لام بر سرش آمده باشد استغراق و کلیت را می‌رساند و همین تعبیر یعنی آوردن صیغه جمع با الف و لام خالی از اشاره به این معنا نیست (طباطبائی، ۱۳۸۱: ج ۱۵، ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰).

۲. آیه «وَأُوحِيَ إِلَیْ هَٰذَا الْقُرْآنِ لِأُنْذِرْکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» (انعام (۶): ۱۹) گر چه بر می‌آید که خطابش به مشرکین و یا عموم قریش و یا جمیع عرب است الا اینکه مقابله بین (کُم) و بین (مَنْ بَلَغَ) البته با حفظ این جهت که مراد از مَنْ بَلَغَ کسانی هستند که مطالب را از خود پیغمبر شنیده‌اند چه معاصرین و چه مردمی که بعد از عصر آن جناب به وجود می‌آیند و دلالت دارد بر اینکه مقصود از ضمیر خطاب (کُم) در جمله (لَأُنْذِرْکُمْ بِهِ) کسانی هستند که پیغمبر اکرم ایشان را پیش از نزول آیه یا مقارن یا پس از نزول انداز می‌فرمودند.

پس اینکه فرمودند: «وَأُوحِيَ إِلَیْ هَٰذَا الْقُرْآنِ لِأُنْذِرْکُمْ بِهِ وَ مَنْ بَلَغَ» به این امر دلالت دارد

که رسالت آن حضرت عمومی و قرآنش ابدی و جهانی هستند و از نظر دعوت به اسلام هیچ فرقی بین کسانی که قرآن را از خود او می‌شنود و بین کسانی که از غیر او می‌شنوند نیست و به عبارت دیگر آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه قرآن کریم حجت ناطقی است از ناحیه خدا و کتابی است از روز نزولش تا قیام و قیامت به نفع حق و علیه باطل، احتجاج می‌کند. و اگر فرمود تا شما را به وسیله آن انداز کنم و نفرمود به وسیله قرائت آن برای این بود که قرآن بر هر کسی الفاظ آن را بشنود و معنایش را بفهمد و به مقاصدش پی ببرد و یا کسی برایش ترجمه و تفسیر کند و خلاصه بر هر کسی که مضامین آن به گوشش بخورد حجت است، آری لازم نیست کتاب و نامه‌ای که به سوی قومی ارسال می‌شود حتماً به زبان آن قوم باشند بلکه شرط آن این است که اولاً مضامینش شامل آنان شود و ثانیاً، حجت خود را بر آن قوم اقامه کند.

خلاصه علامه طباطبائی می‌گوید: رسالت آن حضرت عمومی و قرآنش ابدی و جهانی است و از نظر دعوت به اسلام فرق نمی‌کند که قرآن را از خود او می‌شنوند و یا بین کسانی که از غیر او می‌شنوند و به عبارت دیگر آیه شریفه دلالت می‌کند بر اینکه قرآن کریم حجت ناطقی است از ناحیه خدا و کتابی است که از نزولش تا قیام قیامت به نفع حق و علیه باطل احتجاج می‌کند (طباطبائی، ۱۳۸۱: ج ۷، ۵۲ و ۵۳).

۳. ﴿و ما ارسلناک اِلَّا للناس بشیراً و نذیراً و لکن اکثر الناس لا یعلمون﴾ (سبأ: ۳۴: ۲۸).

علامه طباطبائی می‌گوید: (راغب در مفردات می‌گوید کلمه کف به معنای دست آدمی یعنی آن عضوی است که با آن دفع می‌کند و می‌گیرد و (کففتُهُ) معنایش این است که من مچ آن او را گرفتم و هم به این معنا است که من با دست خود او را دفع کردم و متعارف شده که دفع را به هر وسیله که باشد هر چند با غیر کف باشد کف می‌گویند حتی به کسی هم که نابینا شده مکفوف می‌گویند و در قرآن کریم آمده که ﴿و ما ارسلناک اِلَّا کافه للناس﴾ یعنی من تو را نفرستاده‌ام مگر برای اینکه جلوه‌گیر مردم از گناه باشی که البته در این آیه حرف «تاء» در آخر کافه، تاء مبالغه است.

و در آیه‌ی شریفه رسول خدا ﷺ را به دو صفت بشیر و نذیر توصیف فرموده و در نتیجه این دو کلمه دو حالت که صفت کافه را بیان می‌کنند و چه بسا گفته شده (زمخشری،

۱۳۶۶ه: ج ۳، ۵۸۳) که تقدیر آیه «و ما ارسلناک إلا إرسالة کافه للناس» بوده یعنی ما تو را ارسال نکردیم مگر ارسالی که برای کافه مردم باشد و این تفسیر خالی از بعد نیست و بیهوده خود را به زحمت افکندن است.

و اما اینکه کافه به معنای همگی و حال از کلمه «ناس» باشد و معنا این باشد که ما تو را نفرستادیم مگر برای همگی مردم صحیح نیست چون علمای ادب جایز نمی‌دانند حال از صاحب حال آن هم صاحب حالی که مجرور است مقدم بیفتند.

و بدان که منطوق آیه هر چند درباره مسأله نبوت است و در حقیقت از آیات قبل که راجع به توحید بود منتقل به مسأله نبوت شده است و لکن مدلول آن حجتی دیگر بر مسأله توحید است، چون رسالت از لوازم ربوبیت است که شأنش تدبیر امور مردم در طریق سعادتشان و مسیرشان به سوی عنایت وجودشان می‌باشد.

پس عمومیت رسالت خاتم المرسلین، که رسول اوست، نه رسول غیر از او خود دلیل است بر اینکه ربوبیت نیز منحصر در اوست، چون اگر غیر از او ربی دیگر بود او هم به مقتضای ربوبیتش رسول می‌فرستاد و دیگر رسالت رسول خدا ﷺ عمومی و برای همه نبود و مردم با بودن آن محتاج به رسول دیگر می‌شدند که از ناحیه آن رب دیگر بیاید و این همان معنایی است که علی علیه السلام به طوری که روایت شده بدان اشاره نموده و فرموده: «اگر برای پروردگار تو شریکی می‌بود، رسولان آن شریک نیز برای رساندن پیام هایش نزد شما می‌آمدند.»

و مؤید این معنا جمله‌ای است که در ذیل آیه آمده و فرموده: «و لکن اکثر الناس لا یعلمون» چون اگر معنای آیه تنها همان بود که راغب در معنای کلمه «کافه» گفت چیزی نبود که اکثر مردم آن را نفهمند، ولی دلالت بر انحصار رسالت در رسول خدا ﷺ بر انحصار ربوبیت در خدای عز اسمه، چیزی که اکثر مردم آن را نمی‌فهمند، بنابراین مفاد آیه این می‌شود: مشرکین نمی‌توانند شریکی برای خدا نشان دهند در حالی که ما تو را نفرستادیم مگر بازدارنده جمیع مردم و در حالی که بشیر و نذیر باشی و اگر برای مشرکین خدایانی دیگر بود. ما نمی‌توانستیم تو را به سوی همه مردم بفرستیم، با اینکه عده‌ای بسیار از ایشان بندگان خدایی دیگرند و خدا داناتر است (طباطبائی، ۱۳۸۱: ج ۱۶، ۵۶۸ و ۵۶۷).

۴. آیه خاتمیت: «ما کان محمدٌ ابا احدٍ من رجالکم ولكن رسول الله و خاتم النبیین» (احزاب (۳۳): ۴۰) می‌فرماید: (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست ولی فرستاده خدا و خاتم پیامبران می‌باشد).

علامه طباطبائی در تفسیر این آیه قرآن می‌فرماید: کلمه خاتم به فتحه تاء به معنای هر چیزی است که با آن چیزی را مُهر می‌کنند مانند طابع و قالب که به معنای چیزی است که با آن چیزی را طبع نموده، یا قالب می‌زنند و مراد از (خاتم النبیین) بودن آن حضرت، نبوت با او ختم شده و بعد از او دیگر نبوتی نخواهد بود.

معنای رسالت و نبوت چه بود، و گفتیم که رسول عبارت از کسی که حامل رسالتی از خدای تعالی به سوی مردم می‌باشد و نبی آن کسی است که حامل خبری از غیب باشد و آن غیب عبارت از دین و حقایق آن است و لازمه این حرف این است که وقتی نبوتی بعد از رسول خدا ﷺ نباشد، رسالتی هم نخواهد بود چون رسالت خود یکی از اخبار غیب است، وقتی که بنا باشد انبیاء غیب منقطع شود و دیگر نبوتی نباشد، حکماً رسالتی هم نخواهد بود. از اینجا روشن می‌شود که وقتی رسول خدا ﷺ خاتم النبیین باشد، خاتم الرسل هم خواهد بود. (طباطبائی، ۱۳۸۱: ج ۱۶، ۴۸۷).

علامه طباطبائی می‌گوید: در مجمع البیان در ذیل جمله «ولکن رسول الله ﷺ خاتم النبیین» گفته روایت صحیح از جابر بن عبدالله از رسول خدا ﷺ رسیده که فرمود: مثل من در بین انبیاء ﷺ مثل مردمی است که خانه‌ای بسازد و آن را تکمیل نموده آرایش هم بدهد ولی جای یک آجر را خالی بگذارد که هر کسی که وارد آن خانه شود آن جای آجر توی ذوقش بزند و بگوید: همه جای این خانه خوب است، اما حیف که این جای آجر بدتر کیش کرده و من تا وقتی مبعوث نشده بودم، آن جای خالی را در بنای نبوت بودم همین که مبعوث شدم، بنای نبوت به تمام و کمال رسید و این روایت را بخاری و مسلم نیز در کتاب صحیح خود آورده‌اند (طبرسی، ۱۴۰۶: ج ۸، ۳۶۲ و طباطبائی، ۱۳۸۱: ج ۱۶، ۴۸۷).

بررسی شبهات خاتمیت

در باب خاتمیت شبهات متعددی مطرح است. (شبهات مطرح شده در باب خاتمیت، برخی مربوط به دلالت آیات بر خاتمیت است. در اینجا تنها برخی از مهم‌ترین آنها را که مربوط

به دلالت قرآن بر خاتمیت اسلام است، بررسی و نقد می‌کنیم.

شبهه اول

چگونه مسلمانان ادعا می‌کنند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله خاتم پیامبران الهی است و پس از او پیامبر دیگری نمی‌آید. با اینکه قرآن مجید تصریح می‌کند که نبوت و پیامبری ختم شده و پس از آن حضرت پیامبران دیگری خواهد آمد چنانکه می‌فرماید: «يَا بَنِي آدَمَ إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» می‌فرماید: ای فرزندان آدم چون پیامبرانی از جنس شما برای شما فرستاده می‌شوند که آیات مرا بر شما می‌خوانند هر کس تقوا پیشه کند و به صلاح گراید بیمی برایشان نیست و اندوهگین نمی‌شوند.

از لفظ یأتینکم که فعل مضارع است و دلالت بر زمان آینده دارد استفاده می‌شود که پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیامبران دیگری خواهند آمد و آن حضرت آخرین پیامبر الهی نیست (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۳۸ و مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۵۷۱).

پاسخ

منشأ این اشکال سست و بی اساس است از آن جا که به آیات پیش از این آیه مراجعه نشده و فقط نظر بر همین آیه دوخته شده است در صورتی که اگر آیات قبل در نظر گرفته می‌شد چنین پندار خامی پیش نمی‌آمد و با مراجعه به آیات قبل و بعد آیه مورد بحث معلوم می‌شود که جمله «إِنَّمَا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ» خطاب به مسلمانان و امت اسلامی نیست تا گفته شود معنایش این است که پس از رسول گرامی اسلام پیامبران دیگری خواهند آمد بلکه تمام این آیات و از جمله آیه مورد بحث خطاب به عموم فرزندان آدم و مربوط به آغاز خلقت می‌باشد و در پاسخ باید گفت کلمه (إِنَّمَا) در آیه مرکب است از (إِنْ شرطه و ما زائده و ان شرطیه) شرط و جزاء می‌خواهد و جمله «يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ...» شرط آن است و «فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ...» جزای آن می‌باشد و از این جمله ملازمه شرط و جزاء استفاده می‌شود و دلیلی در این آیه شرط و جزاء مربوط به زمان آینده باشد وجود ندارد و اصلاً نظری به زمان نیست و مورد بحث و هدف این است که بگویید سنت الهی بر این جاری شده است که کسانی را

که از پیامبران و فرستادگان او اطاعت می‌کنند به فکر اصلاح اعمال و نیت خود هستند. (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۳۹ و ۱۴۴ و ۱۴۸)

کلمه (اما در اصل ان-ما) بوده یعنی (ان) شرطیه بوده و (ما) زائده بر سرش در آمده است و از اینکه در فعل شرطش (بِأَتَيْنَكُمْ) نون تأکید ثقلیه در آمده استفاده می‌شود که شرط مزبور قطعی الوقوع است و منظور از (قص) بیان و تفصیل آیات است چون در این کلمه هم معنای قطع است و هم معنای اظهار. این آیه مشتمل بر خطاب عمومی است که از داستان آدم و بهشت استخراج شده و این خطاب که آخرین خطاب هاست تشریح علم الهی را در خصوص پیروی از انبیاء و متابعت از طریق وحی را بیان می‌کند که بیان می‌کند هدایت خدا از طریق وحی و رسالت است (طباطبایی، ۱۳۸۱: ج ۸، ۱۰۷).

شبهه دوم

در آیه ی ۴۰ از سوره احزاب که می‌فرمودند: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾، مورد بحث، تعبیر «خاتم النبیین» به کار رفته است، نه «خاتم الرسل»؛ پس چون بین «نبی» و «رسول» تفاوت هست، از این آیه نمی‌توان نتیجه گرفت که پس از پیامبر اسلام ﷺ هیچ رسول دیگری مبعوث نخواهد شد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۵۷۱ و مطهری، ۱۳۷۴: ج ۳، ۱۷۰).

پاسخ

ضمن بحث از مفهوم «نبی» و «رسول»، باید گفت که هر چند این دو مفهوماً متباین اند، به لحاظ مصداقی بین آنها رابطه‌ی عموم و خصوص مطلق برقرار است؛ یعنی هر رسولی، نبی هم است، ولی چنین نیست که همه انبیاء رسول باشند. بر این اساس، این گزاره که پس از پیامبر اسلام ﷺ هیچ نبی دیگری نخواهد آمد، شامل رسول نیز می‌شود؛ چون نفی عام، مستلزم نفی خاص است. بنابراین لازمه‌ی ختم نبوت، ختم رسالت است (مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۵۷۱).

«ولكن رسول الله و خاتم النبیین» کلمه خاتم به فتحه‌ی تاء به معنای هر چیزی است که با آن چیزی مهر می‌کردند مانند طابع و قالب که به معنای چیزی است که با آن چیزی را طبع نموده، یا قالب زنند و مراد از خاتم النبیین بودن آن جناب، این است که نبوت با او ختم شده،

و بعد از او دیگر نبوتی نخواهد بود. و گفتیم رسول عبارت از کسی است که حامل رسالتی از خدای تعالی به سوی مردم باشد و نبی آن کسی است که حامل خبری از غیب باشد و آن غیب عبارت از دین و حقایق آن است و لازمه‌ی این حرف این است که وقتی نبوتی بعد از رسول خدا ﷺ نباشد رسالتی هم نخواهد بود چون رسالت خود یکی از اخبار و ابنا‌ی غیب است. وقتی بنا باشد ابنا‌ی غیب منقطع شود و دیگر نبوتی و نبیی نباشد، قهراً رسالتی هم نخواهد بود. و از اینجا روشن می‌شود که وقتی رسول خدا ﷺ خاتم النبیین باشد، خاتم الرسل هم خواهد بود (طباطبایی، ۱۳۸۷: ج ۱۶، ۴۸۷).

شبهه سوم

با توجه به آیه ۳۸ سوره رعد ﴿... وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ﴾ که می‌فرماید: هیچ پیامبری حق ندارد معجزه‌ای بیاورد، مگر به اذن خدا برای هر مدت و عصری مقرراتی وضع شده است. عده‌ای می‌گویند ممکن است که استدلال شود که هر گاه برای هر عصری مقرراتی است پس برنامه‌های اسلام نیز برای عصر و مدت معین باید باشد نه برای ابد (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۸۷).

پاسخ

اثبات اینکه این آیه هیچ ربطی با محدود بودن شرایع ندارد در حقیقت این آیه برای کوبیدن عقیده یهود است که منکر نسخ بوده و برای همه چیز از تکوین و تشریع یک سرنوشت بیشتر قائل نبودند و خلاصه دوره موسی ﷺ از آغاز بعثت او شروع می‌گردد و با ظهور حضرت مسیح پایان می‌پذیرد و اجل امت مسیح با بعثت وی شروع می‌شود و با ظهور پیامبر خاتم به آخر می‌رسد ولی اجل امت اسلامی از بعثت است تا دامنه قیامت و تمام احکام اسلام مطابق مصالح و تقاضای این دوره تشریع شده است و همچنین برای دوره اسلامی که با بعثت پیامبر اکرم ﷺ آغاز می‌گردد و با ظهور رستاخیز به پایان می‌رسد کتاب مخصوصی مقرر شده است و برداشت از آیات دیگر ابدیت و جاودانی بودن شریعت اسلام را تا دامنه قیامت تضمین کرده و جای هر نوع احتمال را به روی مغرضان بسته است (سبحانی، ۱۳۸۷: ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰).

بعد از آنکه رسول خدا ﷺ را از پیروی اهل کتاب نهی فرمود اینکه آن این است که سنت خدا بر این جریان یافته که انبیاء ﷺ از جنس خود بشر باشند و اصولاً مسئله ارسال رسل از طریق متعارف و مألوف صورت گیرد نه اینکه انبیاء مالک غیب عالم و اختیاردار چیزی از مختصات آن باشند مثلاً دارای یک قوه غیبیه باشند که با داشتن آن هر چه بخواهند انجام دهند. اوست که اگر بخواهد آیه و معجزه می‌فرستد و البته وقتی می‌فرستد که حکمت الهی او اقتضاء بکند و اینطور نیست که همه اوقات در مصلحت و حکمت برابر باشند و تنها کاری که می‌توانند بکنند اینکه به اذن خداوند یا ورشان باشد پس خداوند سبحان هر چه بخواهد نازل می‌کند و هر چه بخواهد اذن می‌دهد پس خداوند تفسیری که عده‌ای کرده‌اند اینکه خداوند می‌فرماید: هر کتابی عمری معین و وقتی مخصوص است که در آن وقت نازلش می‌کند و مردم باید برای قرآن و بر طبقش عمل نمایند (طباطبایی، ۱۳۸۱: ج ۱۱، ۵۱۲-۵۱۳).

شبهه چهارم

در قرآن آمده است: ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ (غافر: ۱۵)؛ «بالا برنده درجات، خداوند عرش، به هر کس از بندگانش که خواهد، آن روح [فرشته] را، به فرمان خویش، می‌فرستد».

مدلول صریح یا کنایی این آیه آن است که خدا هر کس را که بخواهد به پیامبری برمی‌انگیزد. از آنجا که این آیه در زمان پیامبر اکرم ﷺ نازل شده است، می‌توان از آن برداشت کرد که پس از وی نیز پیامبران دیگری برانگیخته خواهند شد (مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۵۷۳).

پاسخ

این آیه نیز، مانند آیه مطرح در شبهه پیشین، در مقام اخبار از آینده نیست، بلکه تنها در پی بیان این حقیقت است که گزینش پیامبران، تابع خواست الهی است و از معیارهای مادی که کافران در نظر دارند، پیروی نمی‌کند؛ خدا به هر کس که صلاح بداند وحی می‌فرستد و او را برای رسالت خویش بر می‌گزیند. پس مضمون این آیه، از این قبیل است: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾ (انعام (۶): ۱۲۴)؛ «خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا قرار دهد».

هیچ یک از این آیات دلالت ندارند که خداوند در آینده پیامبری برخواند؛ زیرا

فعل‌های مضارع «یلقى» و «يجعل» در این آیات، در معنای فعل مستقبل نیامده‌اند. بنابراین آیات یاد شده، به هیچ روی خاتمیت را نفی نمی‌کنند (شهر آشوب سروی، ۱۴۱۲ هـ: ج ۱، مصباح یزدی، ۱۳۹۳: ۵۷۳).

این آیه اشاره دارد به امر رسالت که یکی از شئون آن انذار است و در نتیجه مراد از روح بر هر کس که خدا بخواهد نازل کردن آن با ملائکه وحی است بر آن کس، و مراد از جمله «مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» رسولاتی هستند که خدا ایشان را برای رسالت خود برگزیده و در معنای روح القاء شده نبی احوال دیگری هست که قابل اعتنا نیستند و آیه ذکر شده در شبهه به هیچ وجه از آیات ذکر شده نفی خاتمیت را نکرده و نخواهد کرد. (طباطبائی، ۱۳۸۷: ج ۱۷، ۴۸۳)

نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی نظرات مختلف اهل لغت مخصوصاً فرهنگ نوین عربی از کلمه خاتم به معنای مهر و موم کردن و نهایت، آخر، پایان و سرانجام معنا کرده‌اند در اصطلاح با برداشت از نظرات مختلف بالاختصاص المیزان که آخرین پیامبر خداست و پیامبر به او ختم شده و دیگر پیامبری نخواهد آمد و ادله‌ای هم بر اثبات خاتمیت وجود دارد و در سوره فرقان آیه ۱ و در سوره انعام آیه ۱۹ و در سوره سبأ آیه ۲۸ و سوره احزاب آیه ۴۰ مخصوصاً تفسیر المیزان برداشت می‌شود که تا وقتی که پیامبر مبعوث نشده بود آن جای خالی از بنای نبوت مانده بود اما همین که مبعوث شدند بنای نبوت به اکمال خود رسید و شبهاتی در بحث خاتمیت مطرح شده که پیامبری پایان نیافته است. در پاسخ به این شبهات از تفسیر المیزان برداشت می‌شود که آخرین سنگ پیامبری و خاتم النبیین رسول خدا بوده و نبوت به او ختم می‌شود و بعد از او دیگر نبوتی نخواهد آمد.

پی‌نوشت‌ها

«موضوع خاتمیت که به شکل گسترده‌ای ادامه دارد بررسی آن بحث مستقلی را می‌طلبد به همین جهت دامنه بحث را گسترده‌تر به آیات و روایات اختصاص می‌دهیم».

۱. در سوره مطففین آیه ۲۵ می‌فرماید: ﴿يَسْقُونَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ﴾ می‌فرماید: از شرابی خالص و مهر خورده نوشانده می‌شوند.

۲. در سوره یس آیه ۶۵ کلمه نختم ﴿اليوم نختم على افواههم و تكلمنا ايديههم...﴾ آن روز (روز قیامت) دهان‌های آنان را مهر می‌کنیم و دست‌های ایشان با ما صحبت می‌کند.

۳. در سوره جاثیه آیه ۲۳ می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتَ مِنْ اتَّخَذَ اللَّهُ هَوَاهُ وَ اضْلَغَهُ وَ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً﴾؛ (آیا کسی را که خدای خود را هوس خویش قرار داده و از روی علم گمراهی را اختیار کرده و در نتیجه خدا بر گوش و دل او مهر نهاده و بر چشم او پرده‌ای قرار داده است).

۴. ﴿بَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾؛ (بزرگ و خجسته است کسی که بر بنده خود فرقان کتاب جدا سازنده حق از باطل را نازل فرمود تا برای جهانیان هشدار دهنده باشد). (فرقان (۲۵): ۱)

۵. در سوره انعام آیه ۱۹ می‌فرماید: ﴿أَوْحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنْذِرَكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ أَبْنُكُمْ لَتَشْهَدُوا أَنَّ مَعَ اللَّهِ الْهَيْهَةَ أُخْرَى قُلْ لَا أَشْهَدُ...﴾؛ (و وحی می‌کند به من آیات این قرآن را تا به آن شما و هر کس از افراد بشر که خبر این قرآن به او رسد بترسانم آیا شما گواهی دهید که با خدا یکتا خدایان دیگر وجود دارد).

۶. ﴿وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَ نَذِيرًا وَ لَكِن أَكْثَرِ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ می‌فرماید: (ما تو را جز برای اینکه عموم بشر را بشارت دهی و ترسانی نفرستادیم و لیکن اکثر مردم از این حقیقت آگاه هستند). (سبا (۳۴): ۲۸)

۷. ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَ لَكِن رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾؛ (محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست او رسول خدا و خاتم انبیاست و خدا همیشه بر همه امور عالم آگاه است). (احزاب (۳۳): ۴۰)

۸. ﴿رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾؛ می‌فرماید: (بالا برنده درجات خداوند عرش به هر کس از بندگانش که خواهد آن روح را به فرمان خویش می‌فرستد). (غافر (۴۰): ۱۵)

۹. و در نهج البلاغه هم به بحث خاتمیت به عینه اشاره دارد لذا حضرت امیر علیه السلام می‌فرمایند: «إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله لا نَجَازَ عَدَتَهُ وَ أَتَمَّامَ نَبُوتِهِ مَأْخُودًا عَلَى النَّبِيِّينَ مِثْقَالَهُ مِثْقَالَةِ مِثْقَالَةِ سَمَاتِهِ كَرِيمًا مُدَارَهُ...» (نهج البلاغه خطبه اول)

۱۰- «اجعل شریف صلواتک و نامی بر کاتک علی محمد صلی الله علیه و آله عبدک و رسولک الخاتم لاسبق و الفاتح لما انفلق المعلن الحق بالحق...» (نهج البلاغه خطبه ۶۹)

۱۱. «ایها الناس خذوها من خاتم النبیین صلی الله علیه و آله انه یموت من مات منا و لیس یمیت...» (نهج البلاغه خطبه ۸۳)

۱۲. «امین وحیه و خاتم رسله و بشیر و رحمة و نذیر نعمته...» (نهج البلاغه خطبه ۱۶۸)

فهرست منابع

۱. قرآن
۲. نهج البلاغه
۳. آریلی، ابوالحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح، (۱۴۰۵هـ)، کشف الغمه فی معرفه الاثمه، بیروت، دارالاضواء، چاپ دوم.
۴. آلوسی بغدادی، شهاب الدین محمود بن عبدالله، روح المعانی، فی تفسیر القرآن و السبع المثالی.
۵. حلی علامه، ابومنصور، (۱۳۶۸ش)، شرح باب حادی عشر، قم، دفتر نشر نوید اسلام، چاپ اول.
۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد بن مفصل، (۱۴۰۶هـ)، المفردات فی غریب القرآن، دفتر نشر کتاب، ایران، چاپ دوم.
۷. ربانی گلپایگانی، علی، (۱۳۹۰)، محاضرات فی الالهیات، مترجم سلیمانی بهبهانی عبدالرحیم، قم، انتشارات رائد، چاپ سوم.
۸. سبحانی، جعفر، (۱۳۸۷ش)، خاتمیت از نظر قرآن و حدیث و عقل، مترجم: رضا استادی تهرانی، قم، انتشارات مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ دوم.
۹. شهر آشوب سروی، ابوجعفر محمد بن علی، (۱۴۱۲هـ)، مناقب آل ابی طالب، بیروت، تحقیق یوسف بقائی، چاپ دوم.
۱۰. شیانی، ابوعبدالله احمد بن محمد بن حنبل، (۱۴۱۲هـ)، مسند احمد بن حنبل، بیروت داراحیاء، التراث العربی، چاپ اول.
۱۱. طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۸۷ش)، تفسیر المیزان، مترجم: موسوی همدانی، محمدباقر، قم، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ بیست و پنجم.
۱۲. طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۹۲ش)، آموزش دین، قم، دفتر انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ ششم.
۱۳. طباطبائی، محمدحسین، (۱۳۹۳)، قرآن در اسلام، قم، ناشر: مؤسسه بوستان کتاب، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه، چاپ هفتم.
۱۴. طباطبائی، مصطفی، (۱۳۷۰ش)، فرهنگ نوین عربی به فارسی، تهران، انتشارات چاپ خانه اسلامی، چاپ هشتم.
۱۵. مطهری، مرتضی، (۱۳۷۴ش)، مجموعه آثار (جلد ۳، ۲)، قم، انتشارات صدرا، چاپ چهارم.
۱۶. مجیدی خوانساری، غلامحسین، (۱۳۸۳)، نهج الفصاحه کلمات قصار پیامبر، قم، انتشارات انصاریان، چاپ اول.